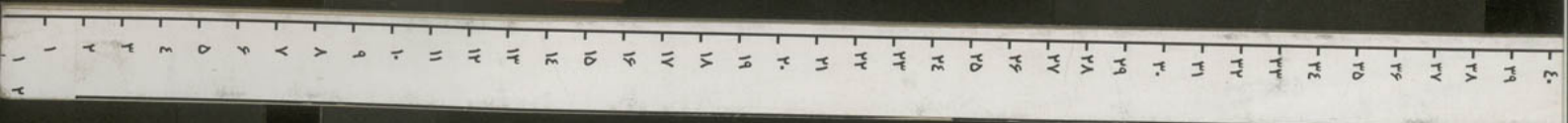


کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۵۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 کتاب: کلمه
 مؤلف: فیضیه
 مترجم:
 شماره قفسه: ۱۵۲۷۳
 شماره ثبت کتاب: ۹۸۰۰



۱۸۱۵۱
 ۶۰۷۰۶



۱۵

سید

دست کارش در

دست ۱- راج

فقیه و تاریخ از

۱۸۲۰

۲- در تاریخ

در تاریخ



۱
۱
۲
۳
۳
۵
۶
۸
۷
۶
۱
۱۱
۱۱
۱۱
۳۱
۵۱
۶۱
۸۱
۷۱

بسم الله الرحمن الرحيم

اجتهاد المذنب...
اولا اول الاخر والظاهر والباطن والظاهر والباطن
الاخرين بين الهادين والكافرين
يقول الفقيه...
كذلك عين بصيرة...
الترك الغفلة...
اصول الدين...
المصطفين...
اتم...
بعض الامام...
تأثير...
حق...
التفكر...
تفكير

مكتبة...
رقم...
تاريخ...

وتحقق عند الآراء...
له في الامور...
عن وجه...
فيصنف...
مجرد العال...
المصيرة...
مما يجمع...
طلب...
تلك...
درج...
زين...
الوجه...
وتقر...
لا...
التفكير...
شبه...
وقدم...
يكن...
مخط...
تفكير

ان تلك كانت لفظة
التي هي قوله في تحصيل

بگویم چنانکه و این را پیش فاینا تو را اضم و جمله کاره کاران
 از این بار که مایه تیره با و با نمک در او معانی غیر مخلوق
 شکم هر چه از این محرم است و این را به جاده حاجت ان
 اعرف بوقت از زبان نه ناله تار و است آرا با که
 و این را به شیشه و در حکم است که مبطن و هر دو که در کت
 یادون فرمکان بعبید و حکم از این غیر مخلوق که کفایت
 بکتاب و با او ترمیم کس اقلیلا سر باززد و کشتن یا کفایت
 و هر چه است که وقت او را حیرت آید از آن که در حق آن آید
 علیکم بر این تجار و در این میان نه ان غیر اضم که مینماید المکن
 لا یعرف الا الله العزیز با الله و قال الیومین صولت الیوم
 انه حجت علی کون علم و کتب به لاصطفاک اضطرار الی الله
 فی الطور العجیب و قال لیس فی شیء الا صوره ما هان
 لعلنا حقا لو حبت له حله و قال سید العابدین علیه السلام
 ان لا تم غم علی حماره کما یزجر حقن جهده فضتت
 و قد تفتد من هذا الحسن الامین و قد تفتد کسنا
 فرب جهر علم لولوح به لیت است من غیب الیوم
 و لا تخدر جاک سلون و مر یردن افصح ما یتره حسن
 و قال لیس لکم لعل اولد زمانه فرب سلون لکن **کلمه**
 بهما تخرج من خطی و سبحا و بهر جفانه هر اوید

از جمله سیهات

از جمله سیهات زیرا که او کجاست و سب است
 همیشه بدت الله نور التکلیف و الاض الله شیاطین
 عدم محض است و سیه ادرک هر سیه است هم از جانب
 هر دو موسم از جانب بدرک و هر چه بود ادرک که
 اول سیه هر دو که اگر چه از ادرک این دو کفایت
 و از فایده ظهور غیر نماند **کلمه** علم نور است
 کجا او که در از عالم بود زهر فادان که او هر سیه تا
 بر سر شمع جوید در پیمان ادرک بصیرت و هر دو که
 چون سیه صورت نمند با آنکه شعاع از فایده ظهور
 در ان حالت غیر از سیهان با آنکه کفایت انکار ان
 میکنند لکن هر دو که در کتب معجمه بر ان قیاس
 نور است نور کبریا الله نوره فرشت قال بعضی
 لا عجب من خفا سیه سب ظهوره فان مع الایام
 الیه سیهان با ضاد و با حتم وجوده حتم لاضد لیه نور
 غلظت سیهان اول بعضی است و در بعضی است
 الموقوفه فرب الی است که فی الدلاله کتبه و احد کل
 الا عروشا له نور الشمس کما الاض فاعلم ان عرض من
 الا عرض کتبه فی الاض و یزول من غیب سیهان
 کانت الشمس در ان اثر و لا غوب لها کتبه نظر ان

وحدان الوجود اکثرها روح و تعالی روح حضور از
 اعضا نوبت آنکه هیچ عضو از آن خالیست و تقدیرت تقدیر
 اعضا و تقدیرت تقدیر آن و آن انانیت است که
 حرکت و حرکت و متحرک و متحرک و متحرک و متحرک
 او قلام حقیقت آنها همچنین است بریت حسی با قیلا با
 همه موجودات همچون روح است با آنها روح حقیقت همه
 یکست و حال نیست در هیچیک از اعضا است از او هیچیک
 کمال مراد نیست این حد است که کماله لایا فین هو فیها کایه
 لم یس اعنا فین هو منها بان روحه بریت تقدیرت
 و او است در تحقیق حرکت و متحرک متحرک و در رسد او است
 قلام حقیقت و نور همه کلمات با فریب همه و یک صفت حرکت
 خود عرفی است **۱** هم از او است که جان موجود است از بر همه
 ز آفتاب خود کند **۲** الی غیر یکت سر است که از با حق
 یکیم و نظیرت از آن که با این یکیم و قابل نیست متحرک
 کلا آن صورتی است عاقل و یک که از صورت العالم است که در کون
 لا یفقدون و هم و قابل تصدیق العالم صورت و هم روح العالم
 ضرایب آن اکثر و قلیل و ان کما ذکره که یکی که آگاه است
 در جهان محمولات است و ظاهر است در احوال طبعش نفس
 در آن روشن است چنانکه صاحب خود میان در جاده ارواح

عین

چون جاده اندر شبکه و جب چون شبکه آگاه است
 که در روح و نفس غیر جسم است و با هویت رحمت غلط و
 هویت چون جان کویا بود همه بر سر زنده در حشر آن
 باشند **۳** هر جان جهان است و جهان کل است **۴** اما
 لطیف و جویبار آن **۵** افکار و فاعل و موصی اعضا
 توصیف همین است که **کلمه** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰**
 و حد صبا و الصفا و الافعال و کثرتها و مباحث
 یبطل البیجا لتفویض **۲۱** باره گفت ام و باره که
 یکیم **۲۲** که من اول شد این ره بخود یکیم **۲۳** در کثرت
 طوطی صفت در کثرت **۲۴** که کثرت است از آن که یکیم
 هر که خاتم اگر کما عین کثرت است **۲۵** که بدان است
 بسیار در دم برویم **۲۶** همان که ذات روحه در کثرت
 فی الرضا و مخالفا فی الشرف **۲۷** هر چه در صفت که
 ان صفت حقیقت و واحد الیه است که جامع است در جهان
 مع غایب با طه و احدیه همچنین صفات و فاعل همه
 جهت در صفت که ان کثرت است فان التبع
 غیرها هم استغنی عن ایز و صرف کان او است حقیقت و
 لذت کمال است **۲۸** **۲۹** **۳۰** **۳۱** **۳۲** **۳۳** **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰** **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰**
 المصیر فی صفت و فاعل **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰**

خبر لحن آن در آن فصل نال و اندر آن تا با نضات
 تو اجمال پادشاهان مطهرش حق عالم آت آگاه
 حق خور و بیان زین خجسته عشق زین عکس مطهر
 او قرب بر تو نداشت امام و من بجز بر تو در عالم
 آت بدل شدم درین جویبار عکس و عکس ز نظر قرار
 و کز تک اهلک فاشانیه الالهوت نزد کمال نظر
 زین الالهوت بعینه و کمان و جو ز بعینه آن سخن در لفظ
 هر کس زین سخن تو سخن و لغت لغت بود که کلام
 بعینه به بعینه لایبالمجاز و مع ذلک بعضی از ما علمت
 با شوق و شوقیه تعالی که کما قال عز و جباریت اذ
 ریت و کفر است و هر چه در ام اوک آنها بجز فطرت
 کتب شریک لایه و قیام یک و کن بجای آید از
 فان لغت سوره کتب فم جیش است لان و جود کمال
 الطر عن ارتباطه بوجوه فواید فکر اصلا اذ کما
 بوجود فاعله و نظر جمیع الالهوت فیه کما کتب
 اتمت و نظرت فم لغت و تصور و تصور و الالهوت
 قول تعالی فاعلم بعینه بهم است بایک کلمه و تصور الالهوت
 لاجر و لغت بیض است برین **۲** نسبت در
 فیه با هم از آن رو بگویم که بگویم که با هر چه

بیرا

بهر شرف است که در بیت محامد را و قایم خوب زود
 این فضا بد و کمال آن حضرت کون که این فضا بد که
 اسر و جوید و و جوید است عشق زین الالهوت جوید
 حقیقت در ضافه مذام خود و قایم فیه که انکه الالهوت کمال
 که تعالی و قیام امور بعینه او عدم بعید است بعینه
 حقیقت و در آتش زین اصحاب کمال فیه است و ما است
 هر چه فیه و فیه و فیه است فیه فیه فیه فیه فیه
 و بد فیه که کمال فیه و فیه فیه فیه فیه فیه
 و لایحه حامد الالهوت و لایحه الالهوت و لایحه الالهوت
 مقصود است از آنست که فیه فیه فیه فیه فیه
 آید اگر چه است حکیم نسبت کمال کمال فیه فیه
۱۱ **۱۱** **۱۱** **۱۱** **۱۱** **۱۱** **۱۱** **۱۱** **۱۱** **۱۱**
۱۱ **۱۱** **۱۱** **۱۱** **۱۱** **۱۱** **۱۱** **۱۱** **۱۱** **۱۱**
۱۱ **۱۱** **۱۱** **۱۱** **۱۱** **۱۱** **۱۱** **۱۱** **۱۱** **۱۱**
 بعضی از لغت فیه فیه فیه فیه فیه فیه فیه فیه
 با عدل آن اسرار و الاطلاق من لایحه الالهوت
 تعقیب لایحه الوصف مع انه مطلق عن الاطلاق کما انه مطلق
 عن التعقیب و فیه فیه فیه فیه فیه فیه فیه فیه
 چون مستند که در شیهه حد سید الالهوت و مطلق را تعقیب
 محدود است و فیه فیه فیه فیه فیه فیه فیه فیه
 از آن جهت که تعقیب حق مطلق است و محدود و غیر محدود

قائم باین مذهب اولی چیزی باین که قائم بذات خود باشد یا بقیه آن
 و آن ذرات است که قریب است **ع** ما بقایم چه بقایم
 بذات **ش** خود و قوامی ذاتی در جمیع مشکیه مشکیه و جمیع
 و عرض خود و هر چه در حق است و در هر چه در حق است
 و در ماهیت خود که در حق است نیز مشکیه که با جمعی
 غیر است **ش** عرض خود هر که آن است **ع** عرض خود
 بالذات است **ع** بر هر چه در حق است که در کلی
 اندر هر که ممکن است که در **ع** جهان است و در هر طریقی
 عدم کرد و در هر که در **ع** در آن است که در **ع**
 بر هر طریقی که در **ع** هر که در **ع** این است که در **ع**
 بر هر که در **ع** در هر که در **ع** در هر که در **ع**
 در آن است که در **ع** و در هر که در **ع** در هر که در **ع**
 که این **ع** در هر که در **ع** یا از هر که در **ع**
 صحیح است که در هر که در **ع** در هر که در **ع**
 بر هر که در **ع** در هر که در **ع** در هر که در **ع**
 که در هر که در **ع** در هر که در **ع** در هر که در **ع**
 آن که در هر که در **ع** در هر که در **ع** در هر که در **ع**
 خلاصی از هر که در **ع** در هر که در **ع** در هر که در **ع**
 مطابقتی در هر که در **ع** در هر که در **ع** در هر که در **ع**

در هر که در **ع**

ش کتب
 و آن است که در هر که در **ع** در هر که در **ع** در هر که در **ع**
 و این است که در هر که در **ع** در هر که در **ع** در هر که در **ع**
 ملک الملک است که در هر که در **ع** در هر که در **ع** در هر که در **ع**
 و در هر که در **ع** در هر که در **ع** در هر که در **ع** در هر که در **ع**
 آن **ع** در هر که در **ع** در هر که در **ع** در هر که در **ع**
 بود که در هر که در **ع** در هر که در **ع** در هر که در **ع**
 البصائر است **ع** در هر که در **ع** در هر که در **ع** در هر که در **ع**
 نمایند که در هر که در **ع** در هر که در **ع** در هر که در **ع**
 آفریننده و در هر که در **ع** در هر که در **ع** در هر که در **ع**
 بخلطینه است که در هر که در **ع** در هر که در **ع** در هر که در **ع**
 چگونه است که در هر که در **ع** در هر که در **ع** در هر که در **ع**
 یک است که در هر که در **ع** در هر که در **ع** در هر که در **ع**
 و از هر که در **ع** در هر که در **ع** در هر که در **ع** در هر که در **ع**
 سیر دانه و در هر که در **ع** در هر که در **ع** در هر که در **ع**
 و در هر که در **ع** در هر که در **ع** در هر که در **ع** در هر که در **ع**
۱۹ **ع** در هر که در **ع** در هر که در **ع** در هر که در **ع**
۱۹ **ع** در هر که در **ع** در هر که در **ع** در هر که در **ع**
 فیض الحق است که در هر که در **ع** در هر که در **ع** در هر که در **ع**
 بخود است که در هر که در **ع** در هر که در **ع** در هر که در **ع**

۱۹

در افراشته که نامه که مشصف بکلمات آیه شریفه
 مقام او کرده و حق تعالی او را فرزند دار خزان خود سازد
 در هر چه در خزان دنیا باشد از کلمات معانی از خزان
 بیرون برده این بعضی در حق کرده با خود خزان
 اخرویست و کار خزان دار و خلافت با خزان
 هر چه در این عالم بود از ان عالم آسمان که مال محمد
 جمع کند بر بر هم پس تعلیمات آیه را در حق که نیز بخواهد
 انسان کامل باشد و معانی مفصله در این آیه از هر
 مقام جمعیت او مفرغ شده و کلمات او را در ان مقام
 بکلمات این آیه نشانه نمیزان که اولاً و سلسله آخره
 معنی آیه دنیا و قد جاز فرخنده ان آیه را در هر چه در
 لام آیه دنیا و تسعة وتسعون لام آخره **کلمه** **فیها**
 اشارت الی ان دار الوجود و الایجاد ابدیة
 فیض و قبول فیض الایمان در عالم که بصفت و تصدیق
 واجب الوجود است بوجوه حق و ایم پس عدم بر او ظاهر
 اما تعلقات و ظهورات و نشأت بر او ظاهر شده و این
 مخالف آیه که بر کلمات علیها فان نیست زیرا که متعلق
 تعیین شخص است نه تعیین پس وجود تعیین بعد از زوال
 تعیین ظهور میکند در تعیین دیگر استم از انکه بر خیزد یا

۲۴

خیزد یا جنب از جهت و این تعلقات و ظهورات ثابت
 ابدی آیین و قیام و مقبول از او دوایم الحق الی الابد
 از الحفان تکلیف شئون حق و سعاد و انا واقع علیها
 اسم الغیر بوسطه العین و لا یتسایح الی غیره فی العین
 بعد الا تصاف بالوجود العینی صار وجهاً بالغیر لا یغیب الیها
 و انما یغیب و یتبدل بحسب العوالم و طریق ان الصور علیها
 احدیت النبوة که مطلقه للابد و انما تنقلون من دار الابد
 فاذا استقل الامر الی الاخرة و نظرت النفوس و الارواح
 الی آسنة فی صورها الی احوالیة البرزخیة و المثالیة و
 اشیة غیبه الی احوالیة علی الصور و التوریه علی الظلمة و حق
 حق الابرار و الانوار و احوالیة فی تلك الصور الی احوالیة
 فیسطن فساك ما یظهر الان و یظهر ما یطرح علی وجه جامع
 بین کلام ما یظهر الان و ظهر و ما ینتج من البطلان و
 و اجمع الی ان کسب فکون انسان باحد جمعاً صامتاً
 تلك النشأة الی احوالیة حافضاً لها الی **کلمه** **جان**
 سینه اندر آن کلمه چون خبر از ان کلمه آمد
 در هر چه در حق فیض شود هر چه در حق فیض
 چشمش و در حق جانها چشمش و انکه جان کرد از ان
 جان پرسش **کلمه** **فیما اشارت الی عدم**

حرکت

اصول النفس اصول ثلث في اليد عقلة وروح
 وخالقة ثلثية وحيثية تجسدية وحيثية كنهية
 برسيد علوم الان واعمال الامانية في العود كنهية
 بازاها وكنهية منها من الامانة ثلثية انسان اصحابها
 كنهية ازواجها ثلثية وكلها ثلثية من تنزلات الوجود
 حركات الوجود صعودا كما تنزل على التعاكس بين
 التلسين وتكثرت من احد غير نظير تنزلات الوجود
 ان كانت عندها حقيقة والاولم تحصيلها اصل وروحها
 في ان اتسالا لا يتجلى في صورة مرتين وقد يتصور بين التلسين
 بقوى الدائرة اعداد ابان او كالاتانية رتبة خطافية
 لا يتقانة فالمسند على اديا بقسميات اخرى التخرج عنها
 اربنا وروح اليتيم وزوج خطيفة ما وروح الله وروح
 الميثاق في الزمنية وجمال الملاكة المقربين والمدبرين كل في
 مقامهم والساعة عنها اخرى الروح المتقون من رتبته
 اصحاب اليمين والاربع خير محض وحق تحت وبار وروح
 غيرة وجلال الارام وحيوة سرديته وراياتها العقل
 كونه تيميد القلوب وراياتها الابدان وعلمايتها تناسل
 النفوس وفي ذلك فليتنافس المتنافسون وما بالارادته
 العود في جميع العوادة للاشياء اذ من محض بطلان حجة

وحيثية

وحيثية وذلك بقاوة ونعمة قهران وخران لا يبرح
 فيها ولا يحرك واما الرب في حق نشواته التي تفرغ عنها
 مادة وجودها وروحها المكون لقلبها وفيها خير وشر
 وعقد جهنم وذللة والم الم اعز ذلك من المتعاطيات
 كعبان فيها ويحرف في احد اشرك بين الم شراب ليعقبا
 ليس من باب خاص ولا من باب خاص ولا من باب خاص
 لذات بل كون وسيد الاكسيد الاخر والمتعاطيات
 بلغت اليها فلا تفرق فطانتا ومصيرها الى اللبارة بعدتها
 من بابها وطيفها من حيثها ورجوع كل الامنة لغيرها
 من اليتيم وكبره في بعضه بعضه في جميعها في
 ليعقبا والاعزة باقية اربا بجوار بارها وحيوةها لا
 خلق لها لا يشرا اخر في قوله لا تفرغ ودار القرار كل في
 رتبته انما في رتبته الرب متعاطيات واولم الاخرة هو دار القرار
٢٥ **كله** فيما اشار الى البرزخ وفتح القلوب
 البرزخ برحاله ان يكون بين الموت والبعث وهو ذرئتهم
 برزخ الاليم يمشون ودهرته اشتمالها ارجح المبرس الى
 وقت العود ويكون الازوج في هذه المدة في يد الميثاق
 الازوج والابن يوفيه في الزم الزم ان الميثاق يوفيه
 الالف من بين رتبته واولم رتبته من مهابه رتبته في

انما يتجسد لاجل ان يلازمه بغيره باننا كل ما كان سجا
 انما هو اول كتابه بشا الفتح لانه لم اوت كتابيه
 لم ادر حسابيه الى قول لا ياكل الا ما طوى وانا اول
 كتابه واوله من الذين اوتوا الكتاب بسببه واوله
 استوا بنينا قليلا فبعد لهم ارجوا انكم قالتم انوا
 حينئذ واوله من الذين ان لم يكونوا من غيرهم
 ويصير **كلمة** فيها اسنان الى الميراث نيزا
 الى العيار الذي يعرف قدر ذلك في زمان القيمة
 الناس ما يوزن بر قدره فان قيمته حقه عقابيه
 اخذوا وعمالهم يفتنون ما كتب في ذلك الا ان
 القاصد في حقه اثاره ورك ذلك القوم في طاعة
 يعرفون ان الناس قد حسنتهم شيئا من ان قراته
 في تلك الامور وخرت بها والشرعية اليها فتمثلت
 موازينها وملكها للفقير وخرت موازينها وملكها
 انفسهم الصادرة بها من من المال اليها
 عز قول الله عز وجل فض الموازين القسط ليقيم ظلمتكم
 شيئا قال عليه السلام ابا واولها واوله في رواية
 سخن الموازين القسط **كلمة** فيها اسنان الى
 الصراط ان قد نسان من ابتداء هذه الامور

٢٧

٢٨

جلا

جنبية وحر كات طبيعية رشتاوية لا يزال مقبلا
 صورة الامور حتى تصير اليها العقب وخرت اليها
 ان بعد التوفيق وكان من الكائن او باصا اليه
 كان من الموسطين او يخرس مع اشياطين وخرت في
 عالم الظلم ان دلاه الطبع او الشيطان وقارنا ان
 وخرت من الصراط المستقيم من اذ اسلكوا صلا المستوي
 شيت عليه ربح انك لا تته الا صراط مستقيم صراط الله وهو
 الرقيب والموفق والتوسط بين الاضداد في الاصل
 الزام صولح الاعمال وبالجملة صورة الهدى
 الرقيب في عالم في علمه يطير بعد هدايتهم
 احد من الشيطان يظلم لا يهدى له الا من خدته له نور
 ان من سب ان شيت به على قرانهم روبرق
 كما سبنا انما سبنا ربح الصا في علمه ان شيت
 الصراط في كل الطرق الا معرفة الله عز وجل واما صراط
 صراط في الدنيا وصراط في الآخرة فاما الصراط في الدنيا
 فهو انما المفروض الطاهر من عوز في الدنيا وهم يريدون
 على الصراط الذي حرمه في الآخرة ومن لم يعرف في الدنيا ربت
 قد صراط في الآخرة وقد ربح في الدنيا حرمه وبسبب
 ايضا قال الصراط المستقيم اير الميراث عليه سبنا ووجاهت

بالسبب في نفس الله ووجه في حال باذن الله
 يوجد كيت يراه روية عيان ويحسن حسا في الآخرة
 وروية الحديث العشرة بين آدم طبعك للعباد واما في الآخرة
 اطهر في امرتك بروية عما نزلت عن جوك شيئا
 لا تفرق وانا الذي اقول الشريك فيكون طهر في امرتك جوك
 شيئا اذ قلت الشريك فيكون وفي رواية اخرى قال النبي
 اكرهتم فلما يقول احد من المؤمنين **كلمة** **كلمة**
 فيها اشار الى النار وسبب انشائها النار ان
 نار سقره تطلع على الاشياء في نفس المكنين والمكذبين
 ونار محرومة تحرق الايمان اعدت للكافرين وكل ما انما
 تشآن في العالم الخبيث من اهل المعصية انما تشآن في
 تبعية ما لم تقرب بعد ان العارف والعلامة العظيمة اما
 بانقضاء وجوه او بالحرمان عنها اجراء كسب والشوق اليها حصل
 اضدادا بالجد الكرم وبقوة القوة الهيولية وحصول الشبهة
 ولا عوجاج وروخ العتاة الباطلة في الوجه وان لم يكن
 حيث لا حظ من انقضاء ليس من دارتها الا من سهاق اليه
 وجمع الوصول اليه الماعليات كماله في التقدير
 مقابلة لما اذا لم يرجع في اختيار العدم والعدم انما يعرف
 يتماز بالوجود واما انقص حسب الغزوة فلا اله الا الله

٥٥

المراد

نيز المرت والتمارة في الاعضاء غير شوية بل وكلها
 مشكك في عدم الخبار في الآخرة الا ان البلاء اذ
 اخلاص في فطانتها والاعمال في الاعمال ولا ذلك اليه
 الاخر من المحيية انما في احوال المعجم بوسيلة
 في اليقظة والتمارة في يقين ان شاء الله حصول
 الالف والعلق في والاطداد اليه والاعمال في الآخرة
 والاقوال الكاذبة والاعمال في الآخرة فان النفس في ذلك
 مشكك في عالمها صور او مودعة نسبة لها من احوال العتاة
 والتموم في الحجوم وغيره في اذ يربط ولا يقدر على عدم
 كما انها اذ اصابتها مصيبة في الدنيا كخطاها بالها
 عتمت وتاوت ولا يمكن ان لا يخطئ ولا يخطئ في الدنيا
 يقضي عنها بسبب الشك على الآخرة فانها لا يشك
 لعدم اشغاف وصفها التي وقوتها وصورة العتاة في الآخرة
 واحدة الا ان زهر الهمان لا كانت في غيرهم
 النفس وكذا في غيرها فلا يعجب ان يزل في هذه الآخرة
 مساوية حسب تفاوت اللات في روبرها وعضوا كثرتها
 طلبها انما الله فيخرج من النار في طلبه حال ذرة من الابا
 في نفس حال ذرة خير اياه ومن يمشي حال ذرة شر اياه ان
 يغفر ان يشك به ويغفر ما دون ذلك من شيا وفي عتات

الصدق ره در وقت صیبت احد من اهل التوحید المذنب
 و انما تصیبهم الامم عند خروجها فیکون تکالیفهم
 باکت ای بیم و استقامت نظام العبد و بنیاده بر این است
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله انما یؤمن
 الله بالامر بعد ابدا و انما یخرج لیسفون فی سفون
 و کتابها فی حوض من اهل التوحید المذنب قال ما شیئا احد
 یفارق امر انبیاة عند غیرت حتی یتا بلیت یحیی باذنیها
 فی مال او ولد و انما یفوت فی یلیت الله فمنا و الامم ذنب
 انما یخرج غیر من ذنوب غیرته و علیه عند موت فی حوض
 عبد الله بن عثمان قال تحت الابطال علی الامم فی اول
 الموت یخرج الله فی ارضه و خط المومنین انما یخرج
 قال قلت لابی عبد الله علیه السلام انما سمعتک قلت تقول ان شیئا
 فی آخرت علی ما کان منه قال صدقت علم و انما یخرج قال
 حجت خداک ان الذنوب کثیرة و کما قال الله فی القدر تکلم
 اجتهت بشیئا من التبر الطمع صفا علیة الازهر التبر الطمع
 و انما یخرج علیکم و البرزخ قلت ما البرزخ قال ان القبر
 حین موت المومنین **کل** علیهم من فطره الکلی
 التوحید و صلوات بعضهم ارواح حسب فطره صلیة
 توحید و طالب راه رفت بودند چنانچه در اول کلمات

۵۱

الارش

بالواش و غیره کتب است بودند چون خط سید که
 است برنج عباد از صفی اصحاب کتبند و این محمد
 مخصوص بعضی کن بعضی نبودید حدیث که بود بود الفطرة
 پس مثال که است نرا بود عارض است و این است
 نه عارض است و اوله است و چون خط طریقت از اوله
 و حجب ظنی است که کتاب است و اوله است
 که این خط عارض ان ارواح است و ان خط عارض
 حال عارض است و غیرت است پس خط عارض
 در رسم خط در نهادت کلمت در غیر ذنوب
 و اوله است و اوله است و اوله است
 و حجت است کلمات **موسی** است اول که از اوله
 مهر اول که از اوله است در سفر کرده و در حق
 از اوله است و در خط الطم **ما** است در حق
 عاقلان در که در خط الطم **ناف** است بر هر او بر هر
 عشر او در جان کا کایه **آب** است حجت خنده ایم
 روز یکو در ایم از روز کار **نه** که ما در خط
 از عدم ما را در روز است **ار** است که در روز
 در کستان رضا کرده ایم **بر** است حجت
 چشمها لطف از میکش **در** است که در خط

کا اور ہم را کہ جنبید او را که خوردیم غیر شد
 که بر او درود بخیزد او را که در کافین یا غیرت از خود
 که توان از او بدین درود که در دنیا و آخرت
 بسته که در دنیا و آخرت **از لطفش لطف او در دنیا**
 قدر او چون غیرت **از لطفش عالم را**
 در دنیا و آخرت **از لطفش عالم را**
 بهر قدر صد او در دنیا **تا در جهان را در آخرت**
 دل نماند قدر او در دنیا **که غیرت در آخرت**
 قسم از لطف او در دنیا **آفریم تا در آخرت**
 تا در دنیا و آخرت **بهر لطفش عالم را**
 و در دنیا و آخرت **بهر لطفش عالم را**
 چشم در دنیا و آخرت **که چنان در آخرت**
 اگر کشید که در دنیا **بهر لطفش عالم را**
 زانکه حادثه او در دنیا **از لطفش عالم را**
 هر چه ان حادثه در دنیا **ان یک با در دنیا**
 خویش را در دنیا **در دنیا**
 مات او در دنیا **که فیما اشارت الی**
ان اکل الخلق انیتیا و او صیانا الانا صیلا
الله علیهم هر روزت و ما رو به احد صیانت

۲۲

حضرت خدیجه کبری است و آن لقب قرینت و زهره است
 صورت حضرت و اصراعی است جامع جمیع کمالات است و کمال
 دو واضع بر این همه بر لب کمالات است که جویلی است
 عالم و عالمین مورد و جزا نصیب او و آدم و ولدین است
 کبریا که استیلا بر بقا است از طریق الاله است و آدم و
 بقول آدم و غیرت است **از لطفش عالم را**
 جیب غیب **بهر لطفش عالم را**
 مطلق زد علم **که در دنیا و آخرت**
 دنیا کش عالم است **یک علم در دنیا و آخرت**
 نور او چون مهر که در دنیا **ذات او چون معطر در ذات**
 و هر که دعوت در دنیا **دعوت فرات پیدا در جهان**
 بیان او بیان حق **سطح اسرار و کلمات**
 اول خلق است روح او زوی و مقصد از همه خلایق است که
 لولا که خلقت آن ملک و تخصیص آن حضرت **بمعیت از برای**
 است که او را که اولین و آخرین است **و اگر مطلق است**
 نامه کا عذار است **اولیا و ائمه در صلات و در علم و در محبت**
 خدای عز و جل **بیطبیض لم یزلت حضرت و او همی بی**
 است عشرت حضرت که بعد از او نفس خلیق اند و او که خدای است
 حضرت اسیر المؤمنین و ستمیه المؤمنین **و مظلوم المؤمنین**

صورت حضرت

ويعيوب الوصلين غرضه انما هو سد باب الكفر
 واتصاف صاحب الاله عارف ما كوت من عجب
 شاهه مجنون مجاهره مطهر لوارثوت مصد
 آثار موت فانه كتاب ولا خاتمه من وصيت
 مركزه ايره سيد قطب كبريت شهد كبريت
 روح حضرت قاض حكمة قصا وقر صاحب از سيد
 ايت ارا و صفا اله لائق رب حيا و با در منصف
 بنصر من كرت ملاء صيا لوله محض من نقص ما تجسد
 لكن الله تجاه سلام الله عليه و عا فر تب في المنة اية
 روبرن ابن زيارت في كماله ان قب من سماز قال
 سمع جيل المصطفى في آيات الله في القول كاتنا و عا
 بين يديه عز وجل سطيف في اية الله ذلك الذي وقته
 قبل ان كل ادم بارك في الف عام فاقول ان ادم
 في حيا و لمزل في شيت و عا في حيا و عا في حيا
 انا و جزيلا و نحوه رواه ابن خباز في سنة و ابن ابي
 كتاب الفردوس في منج التحسين عن ابن خالويه في حيا
 عبد الله انصار قال سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول
 ان الله عز وجل خلقني و خلق عليا و ما طيرت من الحسين في نور

و هو قوله

واحد فعصر ذلك الذي عظمة فخرج من شيت فاجتبا فترا
 قد سنا و قد سوا و ملنا فملنا او مجتبا فمجتبا او وجدنا
 فوجدنا و اتم خلق الله السموات و الارض خلق الملك انما
 لا تزف سجتا و لا تعديا فجتبا فجتبا فجتبا
 الملك و كذا في البر و في الارض و في حيا لمرصد غيرنا
 حيا على الله عز و جلا و شيعنا ان زلفنا و شيعنا في
 اعلى عين ان الله صطفا و صطفا شيعنا فمقدان
 احسانا عانا فاجناه ففقرنا و شيعنا
 قد ان شيعنا عز و جلا و روى الصدوق في
 اسناده عن ابي الحسن الرضا عليه السلام عن ابي بصير ابا عبد الله
 قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله لانا شيعنا من خلق
 الله عز و جل و انا خير من جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل
 حملة العرش و جميع ملائكة الله المقربين انما الله عز و جل
 و اصحاب الشفاعة و اقرب الشرف و انا و عا ابوا
 الاله عز و جل عرف الله عز و جل و عا الكرافعة
 ان الله عز و جل و عا سبطا و سيدنا ايت
 اجتهد الحسن و الحسين و محمد و آلهم ائمة الله عليهم السلام
 معصية حقيقة تا ستم قائمهم و هدمهم و في رواية اخرى
 الفصلك بهي يا عا و الاله عز و جل و ان الملك صطفا و

٧٧

في شدة اذيت ووجن كخرت وخرت من المورين
 ان عليها كسر يراها ووصيا ممتازة بشرف ذلك
 سعادت باية كنهات ان يزدريان عما خسر
 باشه تحت وفضل واذ ياتي ان ان كنهات
 ان ان تحت تزي كنهات وخرت من المورين
 وجرى ان في كنهات تحت ان ان كنهات
 وخرت من المورين ان ان كنهات ان ان كنهات
 درين ان تاقي قيت قيت ان ان اضلال ان
 نيز تاقيم قيت باخ وانه ان الصادق عليه السلام
 من محبة من الهيت الا وفيها قها المورين في صباه
 الذي باع من المورين عليه السلام قال ان الله لم يخلق
 المغرب لي لها جالفا وجمعا سبعون الف سنة
 ليس ان الله ان الله ان الله ان الله ان الله ان الله
 يعملون نعم ولا يقولون قول الا ان الله ان الله ان الله
 والولاية لا يوتى بحول الله عليه وخرت من المورين
 قال ان الله خلق جبالا محيطا بالذي ان الله ان الله
 انما خضرة السماء من خضرة ذلك الجبل وخلق الله خلقه
 لم يفض عليه شيئا مما افترض خلقه من صلوة وركوة وكلام
 ليغز جليلين من هذه الا وانا وخرت من المورين عليه السلام
 ان من نور ارضكم هذه ارضنا ايضا وارضنا منها خلق

بغير

بغير الله لا يشكون بشيئا يمترون عن غفلان وفلان
 وبعين علم مصلين ان من الله كنهات من نور
 من الله ان الله ان الله ان الله ان الله ان الله
 در خلاق من نور ان نور **كلمة** علوية تو قيد
 ما قد مناه وشد ما اضلناه رواه الخ
 رجب بن محمد بن جبر الكوفي في كتابه السنن
 بث رق انوار اليقين في كشف اسرار المورين
 قال في غرر حكمة علي السلام قال ان الله خلق الخلق
 لا يعلمها بعد اول ان الله عليه السلام انا انا انا انا
 المذكور في القصة الاولى اننا صاحب ظمير انا اول
 صاحب اننا صاحب القراط والوقف اننا صاحب
 اننا انا انا اول انا انا انا انا انا انا انا انا
 حقيقه اننا انا انا انا انا انا انا انا انا
 اننا انا انا انا انا انا انا انا انا انا
 اننا انا انا انا انا انا انا انا انا انا
 اننا انا انا انا انا انا انا انا انا انا
 اننا انا انا انا انا انا انا انا انا انا
 اننا انا انا انا انا انا انا انا انا انا
 اننا انا انا انا انا انا انا انا انا انا
 اننا انا انا انا انا انا انا انا انا انا

٣٢

بر خوانی خیر یا لوعالیو سوره بقره خبرید او در
 ۵۴ سوره بقره نیز خیر یا لوعالیو کلمه بمایستین آن
خلیفه الله لا ینزل الیه فی الاشیاء من الله وینزل
 رسول الله فانما الاجماع عتقا انقاد الی الحق
 ضروری ملزمه همین که نبوت که خدایت
 پادشاه نبوت است و صفت نبوت نیز که خدایت
 خدا و رسول است پس در وجه یا نقل از جانب خدا و رسول
 کسب تملک هر که صفات و کمالات خیر او بر حق است که
 غیر حق است و از اطلاق بر آن کلمه است که با خارج و السلام
 آنچه حاصل از غیب است که آن کرده اند تقبی را بشین اکتاف
 و خدا غایب است که خدایت غیر با حق معانی است تفسیر
 پر نفس و حج که خدا و کسب یا خلیفه حق بطلان این دعوی
 و نبوت چه کسی را که ادعا کند که خداست یا که خدایت
 ده و بیست بر او حجرت که است نرا محاسن او بان یا
 صورت نموده و وجه طریقی کثیر همان اعتراض شده
 و امور ساده و سلیقه مختلفه و عقول متباینه با کرامت
 جانب خدا نازل شود که از نفی دان چاره نباشد کلمه است
 اتفاق صورت با چه که میفرماید این است منزل علیهم
 السام آیه قطعات اعجاز توهمها ضعیف و بان نیز اتفاق نادر

سینه

مشابه بسیار آیات و مجازات از اینها سینه و لوح
 است میگردند و ان باب خلاف است چنانکه غیر امکان
 ان سبب است و همه قیاسات التبیان بیشترین و سبب
 انزل معکم الکتاب بالحق لعلکم یحکمون ان سبب فیه و خلیفه
 ما خلیفه منبیه الا الذين اوتوه من بعد ما جاءته البیعت
 بیایند هم خبر است از ان المذاهب خلیفه فیه هر حق با ذمه
 است و هر حق است و الاصله تقسیم و اتفاق هر دو عادل بران
 ملت و عادت در مد و نظا و له نه از روی بصیرت بلکه سبب
 امر است که در جملات است ان کفر ذات از تعلیم با و
 اسلاف و اللاف لات و اعلمه هر امر تا که کلمه با
 بشر آیه لیسند در ان اختلاف سینه باشد چه کلمه
 و لایزاله محلیق الا فرحم ربک و لذلک طقم اولاد
 الا خلاف طقم لان الاء الالهیه تقا بد فرمت که
 صدر اختلاف این الضار هم الله و العزیز المذل و
 القابض المبرط و این الحولیه من الرجوعه و الرطوبه من السیوه
 النور من الظلمه الا غیر ذلك و لذلک ان ذمت که هر که
 اجامی را هر دو کلمه و دلی قاطع که شنبه و سکا
 بان مع تملک یافت بر ان امر نادر شد نص سوره بقره
 معصوم مظهر با اتفاق محضین همان تو امر و حکم است در

ان دعوت کذب است با آنکه اطلاع بر اجماع جامع غیر محصور
 نیز تعدد در تشریح چنان بر وقت است بر وقت
 بر بلاط و عقائد ایشان و بیعت بر خفا ان لزمه
 مانند ان بیعت و بالجملة اجماع بر کتب و واضح
 تصرفات است ممالک است که خود خوانده اولاد قبول
 لایة للاجماع فرستند و قول بعضی از تجیه الامع است
لا يجوز اخذها الا من النبي او الوصي وانه لا
يجوز التقابل في دين الله احکام عریض
 و نیت یا نیت و حکم بیان محمد بلکه کفر طایفه است یا
 داود اما جلالتش الاضخ طایفه فی الارض فاحکم من اهل
 بالحق ولا تتبع الهوى فضلک غیر سید است و طایفه است
 روزی در دست که سید است هر است خلق و در طایفه در
 وصول فیض حق بلی و منبع علم هر که در شریعت و عکس نام
 معلم و کان فضا الله علیه عظیم است و بعد از ایشان
 که استخلف علم از ایشان فرا گرفته باشد ایشان را اول
 بجا خود نصب کرده باشد تا حاکم و معلم دیگران باشد یا بعضی
 چنانکه ولایت و قضاء بلاد غیر است و در بعضی از اجماع است
 مستعملین تعیین می شوند و با اجماع کما قال سلفنا الصالحین

انظر الى

انظر الى الامم كان منكم قد روي حديثا ونظر في حلالها
 عرف بها فانما جعلوه بينكم حاكما فانما جعلت عليكم حاكما
 فاذا حكمتم بغير علم فاما حكمكم الله و
 علينا ان نراد علينا ان نراد الله و هو على حد الشك
 بالله و در زمان نبوت امام علی سلام با حادیه متبر
 ایشان رجوع باید کرد و بر وجهی که در اصول کتب بعضی است
 و نور بصیرت طالب صادق مخلص بصیرت ان است چنانچه
 بصیرت امامت ایشان چه هر یک می تیره باشد
 انما بسناوه عم عیبه بن زراره قال قال ابو عبد الله
 احتفظوا بکسبکم فانکم سوف تحتاجون الیهما بسناوه عم
 المفضلین عم قال قال ابو عبد الله علیه السلام انکم سوف
 عاکفون فی اخوانکم فان من استفاوشت کتبت کتبت فانه
 یا قیظ ان سنن هرج لایانسون فی الاکتب بهم در هر
 از ایشان تصور در ان وار شده یا نه سید توقف باید
 روزی که از علم و حکم علی سلام ان قال لیرس من عبد الله یا
 یونس انکون مستعدا من نظر براهیمک و من ترک
 اریست بیره ضل و من ترک کتابه و توان نیست کفر و
 عن الصادق علیه السلام ان قال اما انتم علیکم ان تقولوا اننا
 بالمسموعه و در جمیع این احادیث مفسرین نقل کرده اند که
 ایشان تغییر کرده اند علم است که در کتب است و احکام از

مثلها قرآن وحديث بمقدور حصول حيث كرهت
 وضع كره ما في ذلك من شبهة جمهور فقهاء من قرآن صاحب
 ما تفتقروا للعامة بناء على كون القرآن لا يرد في
 شئ من مقتضيات آراء وفتاوى من تخلفوا عن قول الجمهور
 متباينين بأثرها أو امره ولو بالقرآن في غير ما يرد في
 اغراض واهرامه كمنصوم منه انزل ولا دخله في غيره
 ثبت له بغيره قبل ان يكون باب ظهوره في آراء
 فيها يثبتها روي في ذلك غير ان الراسين عليه السلام انزل
 فيهم اختلاف الفقيهين وواحد من القضاة في حكمهم في الحكم
 في حكمه في رأيهم في ذلك القضية بعينها عليه في حكمهم
 بخلاف قوله ثم يجمع الفتاوى في كل ما هو الذي يقتضيه
 فيصير آراءهم جميعا والجمهور في ذلك ما هو في حكمهم
 واحد فانه من آراءهم لا خلاف فان كان في حكمهم
 غير فتوه ام انزل الله سبحانه وينا ناصحا فاستجاب لهم
 اتامه ام كانوا من كارهين ان يقولوا وعلينا ان يرضوا
 انزل الله سبحانه وينا ناصحا فاستجاب لهم في تبيينه وادائه
 الله سبحانه فيقولنا في الكتاب في شبهة وفيه تبيان
 وذكر ان الكتاب يصدق بمقتضى بعضا وان لا يصدق
 فقال سبحانه ولو كان من غير الله لوجدوا فيه تملا كثيرا
 ان القرآن ظاهره آية وباطنه عيسى لا يصدق بحجاب و

كأنه

لا يقصر غريب ولا شريف التكاليف وفيه نصوص
 اعلم عباد الله ان المومنين يستحقون العلم بما في كتابهم
 بحكم العام ما حرم عاما اول وان ما حدث لنا من سائر
 حكم شئنا ما حرم عليكم ولكن احلال جهادته واحرام ما
 حرم الله **كلام** بها يحرم من الايام المختلفة
 في السابا الدينية قال في كتابه انزل
 الله سبحانه ايات محكمات من ام الكتاب واخر
 ما بها فاما الذين في قلوبهم زيغ فيقبضون تمسها
 من غير الفقه وتجاه تاول وما يقربوا الى
 الله والراحمون في العلم وفي عيون خبايا انما عليه السلام
 قال في قوله تعالى في القرآن الحكيم الراسل طهيم
 ثم قال عليه السلام في خبايا ما كتبت في القرآن
 ما بها الحكماء ولا يتبعوا ما بها دون حكمها
 ففضلوا في الكافر عن الصادق عليه السلام انما الامور
 ثلثة امر من رشة فينتبع وامر من غير رشة فيجتنب
 امر محذور وعلو الله ورسوله قال رسول الله صلى الله عليه وآله
 بين حرام بين وشبهات بين ذلك فمن ترك الشبهات
 نجح الحرامات ومن اخذ بالشبهات اتكب الحرامات
 وذلك خير مما يعلم في رواية اخرى من عام حرام

٣٧

او شئت ان يقع فيه من الكفر والزندقة والبدع
 مع استخفاف من اهل الاسلام وطاعة للقران
 ولو لم ياتوا بقرينة تثبت الحكم ومع ذلك
 ما يبين الاثبات والاشارة الى الله سبحانه
 محكم يقض ذلك ليكون رد الاحكام الى الله
 اصول التي فيها الحكم مع كونها باقية في
 وهم يطبقون تلك الاحكام على كل من
 فيها ولا يرد الا القطع في مثل ذلك
 الله عن قبوله وقف بالبرهان على ان
 ان تبين ان الظاهر ان الظاهر ان
 من ذلك انما هو وسع دائرة الخلاف
 انما هو والجزء من الحقيقة
 في الدين وقربة الارباب العالين
 المتشابهة للمحكوم اليه كما
 ان يكون كما سمكت الله عز وجل
 ويجمع احوالهم ويكفر بعبادته
 كلما دخلت منهم لغة اجناس
 والاسلام حكاية صالحة منها ان
 في الدين وعدم جعل الخرافة
 في الدين

في جزاء الحوم حوله ولا يكف الا بالوقوف في
 درجات الدين من رتبته في الدين ومنها
 لم يجر ان سببها التخيير في كثير من
 المتشابهة اذ لم يكن رده الا الحكم
 كما هو في غيره واجهها التفتت
 من الاجاب المختلفة فان في
 باب التمسك وحكم هذه
 يختلفت اب التفتت باختلاف
 العبادات التمسك ولما لا تعلم
 مما يتبين سبب اختلاف الناس في
 سبب اختلاف في المذهب
 وطلب الرياسة او لاداء الشاغل
 والعصية والدين مما لا يعلم والقول
 ثانيا واول من هذا في كل
 في فصله بانه مخلوق من الله
 حده بانيه في غير احوالهم
 ارجح احدا في اختلاف في
 ونشأه في اختلاف في
 اختلاف في التمسك من
 في الدين

١٨

بمعنى النسبة وحقبة التي وضعت الآية برهان
 الخلاف في الامام كل من شيعته وحقبة من شيعته
 بمعنى الامم وحقبة الامم وصفاته الاثني عشر وارجع الاحكام
 في الامم الشرعية كل من الغيبين في الفترة الزمنية وبنها
 بعد معنى الاطاع وحقبة بمعنى الحكم بمراتب وحقبة
 عدم المعرف بان الاطاع اتفاق الحكم على بصيرة من لا يوجد
 حجة واثم حجة كونه وان الحكم يفتق على الايمان وانه حجة
 لا غير ذلك برهان في وانه لا حجة في فان حجة
 ذلك كل عرف ان الاجماع لا يعيق اطلاق الحكم بالرد
 قاطع واضع لا يترك الشبهة فلا يخذل الا بان ذلك
 فلا يحكم في الميثاق الا بالثبات برهان التيقن في الحكم
 المجمع على ذلك الميثاق في الميثاقات بالميات في الشرع
 جزا قال بعض حكماء الاسلام ان ما اجعل في النظره ومن
 يطالب بالثبات والرياسة اضرعوا في نفوسهم في التمسك
 الشرايع شيئا كثيرا لم يات بها الرسول صلى الله عليه وآله
 استيعودوا وقاتلوا العولم الناس من سنة الرسول صلى الله
 عليه وآله وسلم حتى ظنوا انهم ان الله قد استيعودوا حقيقة قد ام
 بالارسل سنة الله عليه الواحد ثوابه القضاء والاحكام
 شيئا كثيرا باراهم وعقولهم وضلوا في كل كتاب ياتيهم

سنة نبينهم

سنة نبينهم وكتبه واخر اهل البيت الذين منهم وقاموا
 ان بابهم عما كلف عليهم فظنوا بسنيهم وعقولهم ان
 انه سيجي ترك الرأى الشرعية ورايها في البيانات ناقصة
 حتى يكما جلال ان يتوكلوا باراهم الفاسدة وقيامتهم
 الكفاذية وجاهادهم ابطال وما يخرجوه وما يخرجونه انفسهم
 وكيف يكون ذلك ووجهها يقول ما وطفنا في الكتاب بغير
 وقال بيانا كذا في حق واما فظنوا ذلك طلب الرياسة و
 او فظنوا الخلاف والمناظرة بين الامم فهم يريدون الشريعة
 يريدون من الامم انهم يريدون انهم يريدون انهم يريدون انهم
 وتقع العداوة منهم وياتي الى العنق والوجوب والحق
 بعضهم ما بعض قال لا يمكن في يعرف الحق من العلم
 ان يبين للعوام كيف حبر الامم في الشريعة وروى عنهم عوام
 لا يعرفون ما يشاء اعداء خلفاء خلف قال ارباب العلم
 تزايدون في ذلك من وحقها تهم يريدون جبايتها وسنظام
 ووجههم كبر حرموا الحكم الشرعية وبقوا في التمسك
 لطلبها كما قال ساجد في حق الحكم من بعدهم من اهل البيت
 قد فرغوا الا من حيث لا يشعرون وانا اولوا جبارا لارسلنا
 اضرعوا من نفوسهم ما انزل الله به من سلطان وقيلوا المعالي وحملة
 على ما يريدون تهاونوا رايهم وتفسير اهل العلم ما ياتيهم

٥٧

و نعتباً او غير ذلك فهو كافر كغيره و عذاب قريب من
 عذاب المشرك و اليهم الاشارة بقوله عز وجل الذين اتيناهم
 الكتاب لم يقرؤوا كتابه فلو ان انبا هم وان فرقتا منهم
 ليكنتم الحق و هم يعلمون و قوله فلما جاءهم ما عجزوا
 به فلقوا سداً للكافرين و قوله ان الذين يكتفون بما انزلنا
 اليهم من الكتاب و الله من بعد ما ينزلنا للناس في الكتاب
 اولئك لعينهم سد و لعينهم الامنون و من وصلت اليه الاية
 فصدت ما يسانه و قلبه لا يكرن على بصيرة من ربه انما
 لسور فصحح شبهه بالار و عدمه تابعيته للامام اوزار
 المقفلة حقا و اما تقليد و تعصب للاباء و الكلاب
 المستبين باطالهم مع سوادهم و غير ذلك فهو كافر كغير
 ضلاله و عذابه عاقر ضلاله و ما يضل فيه من امر الدين
 اليهم الاية بقوله عز وجل ان الكتاب لا ينزلنا و نكلم
 لا تقولوا ان الله الا الحق حيث قالوا عزرا بن الله المسيح
 ابن الله و قوله يا ايها الذين آمنوا لا تحموا طغياناً هي
 اتدكم و لا تمشوا ان الله لا يحب المتكبرين و يقولون
 سمعنا و اطعنا و انما امرنا ان نكفر بما كنا علىه من الناس
 زواجرهم لا فسادا فموا انهم فضلوا و اضلوا
 و من وصلت اليه الاية فصدت ما يسانه و قلبه على بصيرة و

اتباع

اتباع للامام اوزار الحق الا انتم تشتمون جميع الامم
 الذين اتوا اليه بعض دون بعض بعد ان عترفتم بغيره بغيره
 لكن لخطبة نعتبه و رواه عليه فهو خاص و الفسق
 لا ينافي اصل الايمان و لكن ينافي كماله و قد يطلق عليه الكفر و عدم
 الايمان اذا ادى بالكلية كخلاف قوله عز و ج و سد على الناس
 حج البيت من استطاع اليه سبيلاً و من كفر فان الله غفور عليم
 و قوله انما نزلنا عليه الكتاب لانه لا يذوق الا ان يذوقه و هو يذوق
 و ذلك لان ايمان شدته لا يمنع عنه اصل الفداء و حج
 التاروان و دفع عنه الحلو فيها حيث لا يفيد في جميع
 الاعمال فحاشا منفقوا اذا قرئ هذا العلم ان كل من صرنا
 من امور دينه بالجهل البسيط فليس هو كغيرها و كل من
 انحرف و جهل التصديق لا تكلم او هو ان تعصب فله
 عرق من كراهة وجوده و كل من اطاعه سبنا بالبيعة باطنه
 قلبه لم يرض من كراهة التيقن و محلهما و هو ذلك او محلهما
 اخروا بالرض و نيت فلعرق من التفات و كل من كتم حقا
 بعد عرفانه و انكر ما لم ير اني اراه و بعد ما يراه فله عرق
 من اليهود و كل من استسبى ابراهيم لم يبع امام زمانه او
 نائبه الحق او من هو اعلم منه في امر من امور دينه فله عرق من
 الضلالة و كل من اراد حراما او شهية او توارى في ظلمة

عاشق و کفر عرق و غیره و هر چه در جمیع الله
 منزه از غرض و هر چه از امام زمانه و نایب حق آیتا بجا بود
 الله و نوید میسر میفرمود و آن را لایحه فانی ازین بنا
 استغفر فرقیست کتاب اولی قدس استقام و نام هر
 المیزان الحامد المصحف و غیره از این احوال صوره اشیر حقا
 احاطه صدقا و کمال اصحاب الیه المیزان علی السلام بدو
 ابراهیم است از انکاعا ناما بر هم محمدا لیسیم کافرا
کلمه بیان تمیز الفرقه الثانی
 من الفرقه الممالکه چون ایپ و او ایسلام علیهم
 بر است خلق و نبات ایشان از تیره نبات است
 شاله که پس از که در ایشان کفر و کفر ایشان بود و لا جرم
 او نموده و نام هر چه از هر که از تیره است ایشان
 زنده و برادر و بیکر و در ضلالت و کفر و کفر و کفر ایشان
 در است لکن هر چه که تیره از سر سر و ن است
 فطرت و بار او سر کن ساخته که نظر از تیره و تابع این
 قانع نباشند و از خود میفرستند به خود تیره طبع
 که از در تیره روز و ن تیره ایشان با هم که بود تیره
 شنونده مذنبین بین ذلک الیه المیزان اول اول
 از تیره و جهت هر چه بود که در خود را کم

کلمه

در حدیث هر چه که از تیره اند در التیره تیره و لا یقیم
 بشو این قوم و خلاف در بین این امم بودیه آمد و باشت
 حیرت مردمان شده اما محمد آقا را از تیره است که با حق
 از باطل جدا ترانیم که در وان کتاب خداست و او صیحتی
 خلقا بکلف صلوات الله علیه علیهم که تیره و نبات
 چنانکه از تیره میفرستند که حکم انقضای ایشان است
 بعد کتاب الله و تیره از تیره و تیره ان غیر قانع
 بر دینا احوض و منع عدم فتراتها ان علم الکتاب است
 عن العرة فمن تیره تیره تیره تیره و الموضع
 خصا تیره تیره تیره اما هو الی احادیث المصطفی
 المعتم علیها فتر تیره تیره تیره تیره و اما او
 است سبحا موده ذوالقرین علی الله لیسیم الله فی تیره
 لطیف نفوسهم فحصلت کلماتهم فی الله و کفر ایشان
 لا یسکون و المراه موده تیره تیره تیره تیره و تیره
 کلام الیه فی حدیث الفضل بن عریضه سال الصادق
 با صا یجان الی طایب التیره و التیره فقال لای
 حیه ایمان و بغض کفر و انما خلقی لاجتلاب الایمان و خلقت
 ان لا یلک کفر فتر تیره تیره و التیره العده و اجتهت
 لایه خلها الیه محبت و ان لایه خلها الیه بغض قال

المفصل بين رسول الله فالتالي والادب كما في الجوزية
 اعدوا هم بغيره فقال نعم ثم بين عليه السلام ذلك كما
 جيت الشرح وجوبه لولا ان لا يحية الاله والادب
 المبرهن من اهلهم وان لا يحية المخالفين لم قال عليه
 السلام ان من جهر من الاولين والآخرين فورا من قسمة
 التاخرت تحت لحيته انسان الكفار ومعا اذا
 وانه يراه فهو الفرقان فيه واذا كان مع ذلك
 او التسليم من جهال الاله في الموضع والذكريه
 قوله عليه السلام ان امرنا صعب لا يحمله الا ملك
 مقرب او نبي مرسل او مؤمن تقبل اليه قال لا يفرق
 ان عليا اناس ثمة اما عالم بآية او علمه في التفاضل
 مع عايع اتباعه فمن علمه من كل شيء كمن يضيوا
 نور العلم والمجاهد الا ان يدين وقال الصادق عليه السلام
 بعد والاسر على ثمة تناف علم وتعلمه في العلم
 شيئا المتعلمين وسير الناس وقال عليه السلام
 اغد عالم او تعلم او سمع او محال له ولا تكن انما
 فذلك فالفرق التاجيم المتعلمين سيد النخلة والحق
 بهم في المستعفين والمجتهد لهم فان من اجب قوما فيهم
 بحسبهم **ح** صدقوا انهم كالمسكين واما

العالم

العالم انما في ضروف ان حروا اما ان قرون فهم الهالكين الورد
 فيهم في حديث اقران الله والباقي في التاخرت انهم لا يسم
 عيسى بن يوسف شيئا بلين الاس بن يوسف بن يوسف
 في حرف القول غورا ويقولون حرام القول في زوا
 مما يدل على ان المدا على حية المقام في حقة دون الشخص
 اجريه باهره وان من حية احد الاعتقاد الخيرة في ان
 احدا كاعتقاد الشرفه في حية وبغضه وان خطا في
 اعتقاده يدل على ذلك واه في الكفا باسناده في الخبر
 قال لوان رجلا احب رجلا ثانيا باستحبابه
 ان كان المجر في علم الله من التاخرت لوان رجلا احب
 الله لانه استحب بغضه آياه وان كان المفضل في علم
 المجرية وبادر عليه السلام اذا اردت ان تعلم ان
 فيك خيرا فانظر الاطلب فان كان تحب امر طاعة الله
 بغض المصيبة فيك خيرا والله يحبك واذا كان بغض
 امر طاعة الله وتحب المصيبة فيك خيرا والله
 الم مع من احب وباسناده في الحديث عليه السلام قال
 الرجل ليحكم وما يعرف انتم عليه في حية التاخرت بحكم وان
 الرجل ليغضكم وما يعرف انتم عليه في حية الله بغضكم
 ولا يخفى ان احب من حية الطاعة والمصيبة يرجح الاحبة

المقام المحمودون الشخص الآخر في خصوصه اذا لم يكن المنفص
 محمداً وبغضه وانما سمع بصفاته وملاذوقه من حكم
 بجملة كثير من الخلق المنصفين سيما الزهري وغيره
 خذ انما نحن اليقين المحبين فينا صلوات الله عليهم وان
 لم يعرفواهم وانما منهم كل رجل على ما وافق الكفاية
 باسناد الصريح عن زرارة عن ابي بصير عليه السلام قال
 اصلحك الله ارايت من ضام وصلى وجنب المصطفى
 حسن وعرفه لا عرف ولا يصف فقال ان الله يخلق
 اجرة جنة وفي حجاج الطبرستان بن علي بن ابي طالب
 كلام له في اخذ ما عليه النبي الذي ليس فيه خفاء في علم
 ما اختلفوا فيه الا الله سلم ونبأته من انوار خوارق وقوة
 الله ومن علي واصبح عليه بان نور عليه بعد ولادة الامير
 سعد بن العلم من نور عينه الله عبيد وقد روي في قوله
 انما الناس ثلثة هم يعرفون حقنا ويسلمون وانما يفتك
 تاج محبت تدويره وناصب لنا العداوة وتيرة مناوئنا
 ويستحق منا ما نوجب حقنا وبين الله بالبراهة شافهة
 مشرك فاسق وانما كفو شرك من حيث لا يعلم كما سبوا
 الله عدواً بغير علم كذلك يشرك بغير علم وجرأ خذ بال
 يتخلف في رده علم ما شاع الله الامع وتلا ولا يا تم

باو

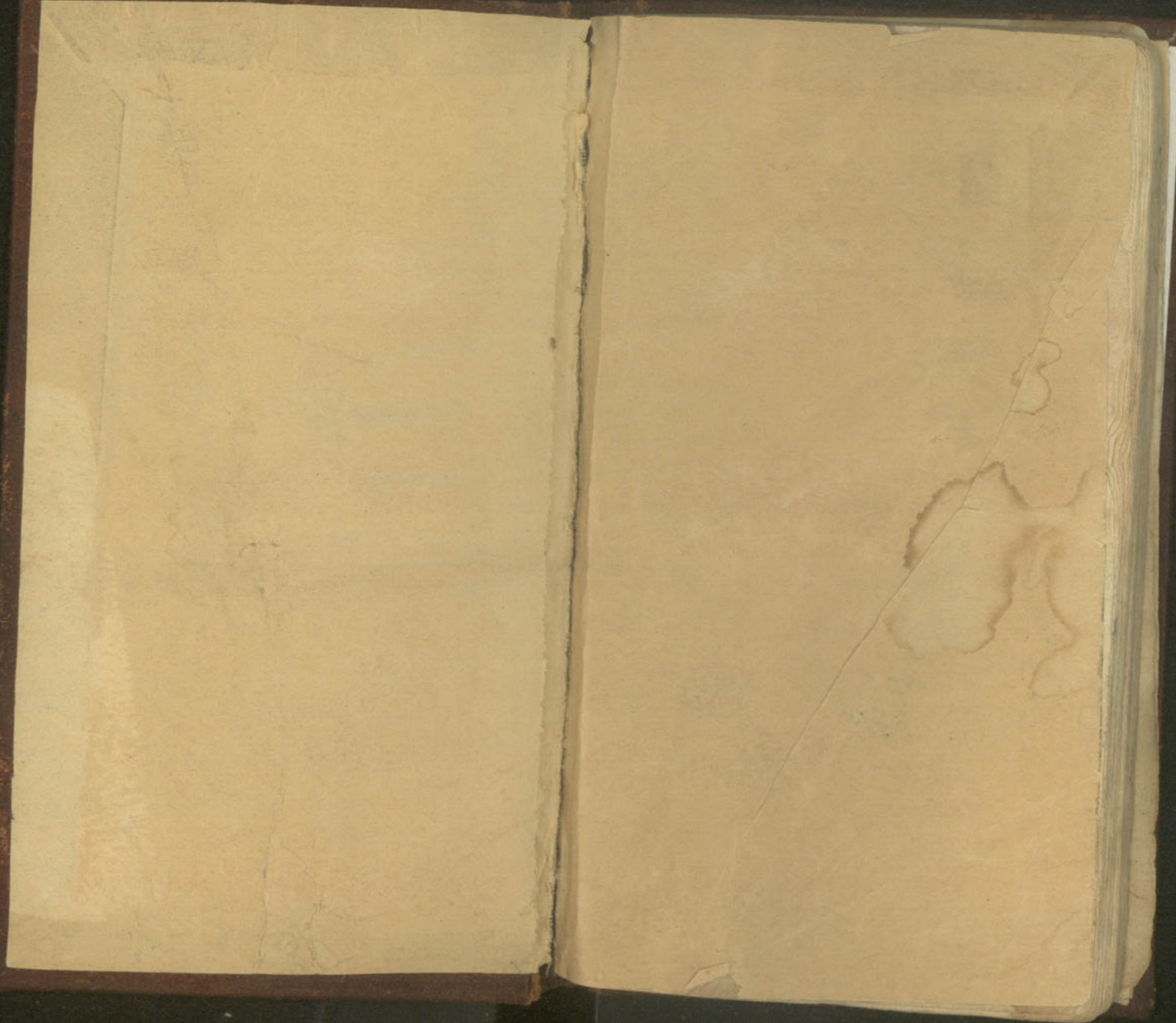
باو لا يعاديا ولا يعرف حقنا فحقن زجران بغيره
 الله لو يد خذته فخذنا لم يصف. في آخر الكلام في
 كتاب اللام المستخرج من الكلام المكتوب وهو اربعون كلمة
 اخراجها الله عليه عقداً منظوماً بعد ما كان تراءى في الصلاة
 محتواً بحدودها سراراً صدق الله عز وجل وانتم عنها
 اسع الله اراد جعلها لوزن اربعين بيتاً في غير ترتيب
 اتم لها نوناً وفتح لنا انك على كل شيء قدير **معه** به
 تاريخ نظام ابن درز في الف نظم الامم **معه** سر خفا
 الف غير بيان. كان اصداً بعد وباشه زمان **معه**
 علامات القاصح ابيات. ترتيب ابيات كرم ثبات
سنة حكيم سناء **ف** خواجه حافظ **معه** شيخ سعد
ش شيخ محمود شيرازي **معه** مصنف باب الفاني
ع عرف **معه** شيخ فخر الدين عراق **معه** مولانا جلال
 الدين محمد **معه** ملا محمد شريف **معه** ملا حسين
 مسيبى **معه** لا اري **يا** بابا اخذ الدين **معه** كافر
معه شيخ سعد الدين محمود **معه** مصراع ازهر كه باش
معه ملا ضياء الدين محمد **معه** ملا صدر الدين محمد
 شيرازي قدس اسرارهم وفاض انوارهم واحمد الله
 آخراً فتنه الله في
 يوم الخميس
 بمكة



[Faint, mostly illegible handwritten text in Persian script]



[Faint handwritten text at the bottom of the page]



خطی

۳۷